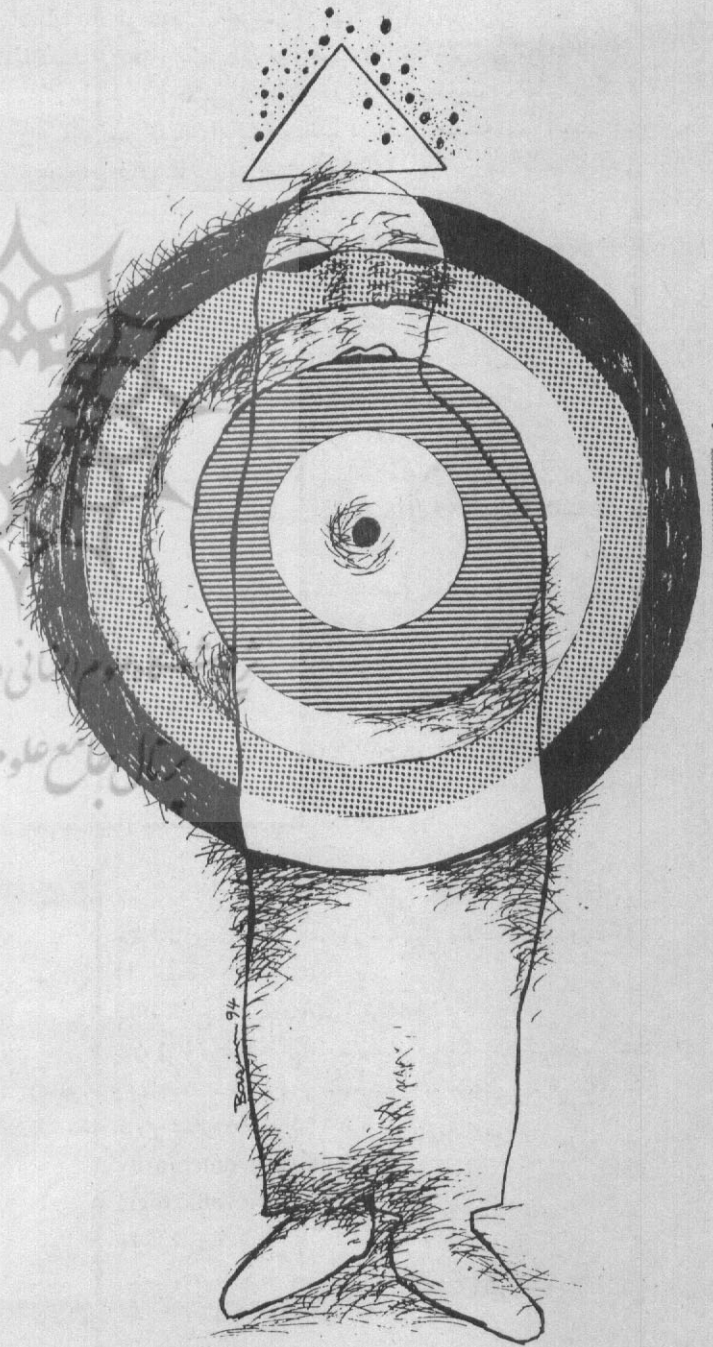


۱. غالباً «عینیت» را از خصایص مهم «علم» (Science) دانسته‌اند. به بیان دیگر «علم» همانا «علم عینی» است. اما «عینیت» به کدام معناست؟  
به نظر می‌رسد که «عینیت»، در معنای متعارف آن، مستلزم فرض نوعی «رنالیسم» باشد. در این صورت می‌توان «عینیت» را برحسب نوع رنالیسمی که مبنای آن است، تعریف و تفسیر کرد.
۲. به طور کلی می‌توان سه نوع «رنالیسم» را از یکدیگر تمیز داد:
  - ۲-۱. رنالیسم وجودی (= Ontological Realism): این نوع

از رنالیسم صورت‌بندی‌های متعددی یافته است، اما ساده‌ترین و حداقلی‌ترین تقریر آن بدین قرار است: «چیزی مستقل از ذهن و فاعل شناسایی وجود دارد». به بیان دیگر تجربه ادراک حسی اگرچه برای اشخاص دست می‌دهد، اما شخصی نیست، یعنی این تجربه یکسره قائم به اشخاص، یا چارچوبهای ذهنی یا پارادایم‌ها و... نمی‌باشد. نفی این فرض حداقلی به نوعی ایده‌آلیسم ذهنی و شخصی می‌انجامد.

۲-۲. رنالیسم معنایی (= Semantic Realism): مطابق این دیدگاه صدق یا حقیقت (Truth) امری مستقل از اشخاص، ادوار تاریخی، چارچوبهای ذهنی، پارادایم‌ها و... است. به بیان دیگر در عرصه علم دست کم پاره‌ای تئوری‌های صادق (یعنی منطبق بر واقع) وجود دارد. بنابراین می‌توان مدعی شد که حقیقت علی‌الاصول شناختی است.

۲-۳. رنالیسم معرفت شناختی (Epistemological Realism): مطابق این موضع، اعتقاد به صدق پاره‌ای تئوری‌ها - یعنی اعتقاد به انطباق آنها بر عالم واقع - اعتقادی معقول و خردپسند است. به بیان دیگر عاقلانه است که اعتقاد ورزیم: الف) حقایق و موجوداتی مستقل از ذهن و فاعل شناسا وجود دارند؛ و ب) تئوری‌های علمی ناظر بر امور واقع و حاکی از آن امورند، یا دست کم می‌توانند به نحو تقریبی از آن امور حکایت کنند. بنابراین دیدگاه برای ترجیح نهادن یک تئوری بر تئوری دیگر معیار یا معیارهای عام و فراتاریخی وجود دارد، یعنی معیار یا معیارهایی که کلیت و شمول دارند، و با تغییر دوره‌های تاریخی و افراد آزماینده تغییر نمی‌پذیرند. به بیان عامتر، روشهای



# عینیت در علم

## آیا علم دینی ممکن است؟

پژوهش و اصول و ضوابط استدلال و خردورزی مستقل از افراد، چارچوبهای ذهنی، پارادایم‌ها و... هستند و به مقتضای دوره‌های تاریخی گوناگون تغییر نمی‌پذیرند، و لذا از اعتباری عام برخوردارند. از آنجا که چنان معیار یا معیارهای عام و فراتاریخی لاجرم امری معقول هستند، «رنالیسم معرفت‌شناختی» را گاه «عقل‌گرایی» (Rationalism) نیز خوانده‌اند.

۳. «عینیت» به معنای دقیق کلمه، شأن «معرفت» است، و لذا فرض «عینیت» مبتنی بر فرض «رنالیسم معرفت‌شناختی» است. و همچنانکه ملاحظه شد، رنالیسم معرفت‌شناختی خود به نوعی متضمن فرض «رنالیسم وجودی» و «رنالیسم معنایی» نیز هست. بنابراین می‌توان به بیانی ساده، فرض «عینیت» در علم را مبتنی بر سه فرض دانست:
  - ۳-۱. حقیقت/واقعیتی مستقل از فاعل شناسا وجود دارد.
  - ۳-۲. این حقیقت/واقعیت علی‌الاصول شناختی است.
  - ۳-۳. معیار یا معیارهای عام و فراتاریخی وجود دارد که به استناد آن می‌توان به نحو معقول یک نظریه را بر نظریه دیگر ترجیح نهاد.
۴. «رنالیسم معرفت‌شناختی» دست کم دو قرائت مهم یافته است:
  - ۴-۱. «رنالیسم ساده» (= Naive Realism): این فهم از



رتالیسم، علاوه بر فرضهای مذکور در بند (۳)، چند مبنای دیگر را هم مفروض می‌شمارد:

۴-۱-۱. حقیقت آشکار است، و لذا شناخت آن ساده است.

۴-۱-۲. ذهن یا فاعل شناسا (در اینجا فرد دانشمند)، در آفرینش و تشکیل نظریه‌های علمی نقش و سهم فعال و آفرینشگر ندارد.

۴-۱-۳. صرف مواجهه بی‌طرفانه و فارغ از پیش فرضها و ارزش‌دوریه‌های ذهن با عالم اعیان، سبب می‌شود که مجموعه‌ای از داده‌های محض و فارغ از تعبیر و نظریه در ذهن باز بتابد. یعنی «مشاهده خنثی» ممکن است.

۴-۱-۴. بنابراین تعیین نظریه‌ها و پژوهشهای علمی یکسره منوط به «عین معلوم» است، نه «ذهن عالم». و لذا نظریه‌های علمی چیزی نیستند جز «ملخص داده‌ها» و المثالی دقیق جهان خارج.

مطابق این دیدگاه «عینیت» آرمانی علم، به معنای مشاهده خنثی و فارغ از هرگونه داوری و تعبیر یا بی‌طرفی کامل ذهن دانشمند نسبت به هرگونه پیش فرض، ارزش‌دوری، رأی پیشین و مجموعه ارزشها و آموزه‌های فراعلمی است. و «علم عینی» آرمانی، علمی است که در آن سهم و نقش ذهن یا فاعل شناسا (دانشمند) به صفر رسیده باشد و «علم» یکسره از «غیر علم» فارغ و پیراسته باشد. همچنانکه ملاحظه می‌شود، در این دیدگاه، «عینیت» در مقام شکل و کشف نظریه‌های علمی (Context of Discovery) تعریف و تبیین می‌شود.

۴-۲. «رتالیسم انتقادی» (= Critical Realism): این فهم از رتالیسم هم علاوه بر فرضهای مذکور در بند (۳)، چند مبنای دیگر را

جامعه علمی علی‌الاصول می‌توانند شرایط آزمون یک نظریه را فراهم آورند، و درخصوص صدق و کذب آن به تحقیق بپردازند. لذا تحقق «عینیت» در این معنا، منوط به وجود جامعه علمی و امکان بحث و تحقیق انتقادی در آن جامعه است.

۵. در مقابل انواع گوناگون رتالیسم، می‌توان دست کم سه نوع «نسبیت‌گرایی» را از یکدیگر تمیز داد:

۵-۱. «نسبیت‌گرایی وجودی» (= Ontological Relativism):

در این نوع از نسبیت‌گرایی، تجربه ادراک حسی وابسته به اشخاص تلقی می‌شود. به بیان دیگر گفته می‌شود که هر آنچه وجود دارد (خواه اشیا و واقعیت‌های متعارف در زندگی هر روزینه، خواه موجودات مفروض در علم نظیر الکترون، پروتون و...) فقط در نسبت با یک مرجع معین موجود دانسته می‌شود. این مرجع ممکن است، فرد، جامعه یا یک تئوری و امثال آنها باشد. به هر جهت اشیا و اعیانی که مفروض و مسلم انگاشته می‌شوند (بویژه در قلمرو علم) وابسته به پاره‌ای چارچوبهای ذهنی خاص، یا پارادایم‌های مسلط بر یک دوره‌اند.

۵-۲. «نسبیت‌گرایی معنایی» (= Semantic Relativism): شاید

نسبیت‌گرایی معنایی، شایع‌ترین نوع نسبیت‌گرایی باشد. یعنی در غالب موارد و مباحث وقتی سخن از نسبیت‌گرایی می‌رود، منظور همین تلقی از نسبیت‌گرایی است. در این دیدگاه، صدق یا حقیقت (Truth) وابسته به اشخاص، یا طبقات اجتماعی، یا دوره‌های تاریخی، یا پارادایم‌های مسلط، یا چارچوبهای ذهنی فردی و... دانسته می‌شود.

# و رابطه آن با آموزه‌های دینی

احمد تراقی

مفروض می‌شمارد:

۴-۲-۱. حقیقت ناآشکار و پیچیده است، و لذا شناخت آن دشوار است.

۴-۲-۲. ذهن یا فاعل شناسا (یعنی فرد دانشمند) در آفرینش و تشکیل نظریه‌های علمی نقش و سهم فعال و آفرینشگری دارد.

۴-۲-۳. داده‌ها یکسره «گرانبار از نظریه» (Theory Laden) هستند، و لذا مشاهده خنثی و فارغ از هرگونه تعبیر ممکن نیست. به بیان دیگر، «داده» مستقل از مشاهده‌گر وجود ندارد، یعنی داده‌ها متکی به شخص‌اند، اگرچه شخصی نیستند.

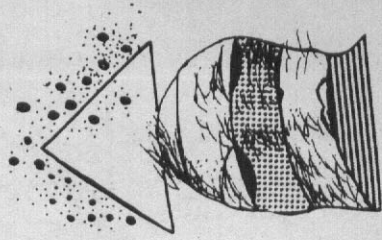
۴-۲-۴. امر «واقعی» به معنای امر «فهم‌پذیر» است، نه امر «مشاهده‌پذیر».

مطابق این دیدگاه، «عینیت»، به معنای مورد نظر در «رتالیسم ساده» اساساً ممکن و قابل حصول نیست. در این دیدگاه، «عینیت» در مقام توجیه حقانیت یک نظریه یا مقام تحقیق و داوری در خصوص صدق و کذب آن (= Context of Justification) تعریف و تبیین می‌شود. از این منظر، «عینیت» همانا «آزمون‌پذیری بین‌ذهانی» (Intersubjective testability) است. یعنی آنکه تک تک افراد

به بیان دیگر ادعا بر این است که اگر ناظر یا مرجع P، امر X را صادق می‌داند، از آن روست که چیزی وجود دارد که X را نزد P صادق ساخته است. یعنی در جهان وابسته به P جزء و عنصری وجود دارد که موجد صدق X است.

البته باید توجه داشت که نفس مسبوقیت صدق X به چیزی بیرون از خود، لزوماً مستلزم اعتقاد به نسبیت نیست. در واقع شاسنده در مقام شناخت یک امر (مثل X)، همواره متکی به مجموعه‌ای از پیش‌فرضهاست و البته تغییر در این مفروضات پیشین می‌تواند، به تبع، نتایج را نیز دستخوش تغییر سازد. این حدّ از مسأله را می‌توانیم «نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی» بنامیم که کاملاً با سطوح مختلف رتالیسم سازگاری دارد. «نسبیت‌گرایی» هنگامی رخ می‌نماید که برای مثال مدعی شویم جمله S (که واجد معنایی معین و واحد است) در زبان L، برای پاره‌ای از اهل آن زبان، صادق است، و همان جمله، با همان معنا و در همان زبان برای دیگر پاره‌ای دیگر از افراد اهل آن زبان، کاذب. یا مدعی شویم که اگر جمله S (با معنای معین و واحد) در زبان L، مطابق برخی ضوابط معین ترجمه، به جمله S' در زبان L' ترجمه شود، آنگاه S در زبان L صادق است، اما S' در زبان L' کاذب.





فکری، زمینه‌های اجتماعی و روانشناختی مشترک است، و عمدتاً در سایه‌الگوها و سرمشقه‌های فکری حاکم بر آن جامعه یا دوره تاریخی خاص (یعنی پارادایم‌ها) حاصل شده است.

۷. میان ارزشها و آموزه‌های فراعلمی (از جمله ارزشها و آموزه‌های دینی) با «علم» چه رابطه‌ای وجود دارد؟ به بیان دیگر آیا ممکن است که علم، «علم» بماند و در عین حال از ارزشها و آموزه‌های فراعلمی به نحوی تأثیر بپذیرد و خود را با آنها تناسب بخشد؟ پاسخ به این پرسش، در گرو نوع تفسیری است که از «عینیت» علم به دست می‌دهیم:

۷-۱. اگر «عینیت»، بنا بر دیدگاه «رنالیسم ساده» تفسیر شود (بند ۴-۱)، در واقع هرگونه ارتباط و تأثیر و تأثر میان علم و ارزشها و آموزه‌های فراعلمی نامجاز شمرده خواهد شد. یعنی «علم» بودن علم در گرو آن است که ذهن دانشمند و مشغله علمی خود را یکسره از این ارزشها و آموزه‌های غیرعلمی بپیرایند. به بیان دیگر «علم آرمانی» که دانشمندان در پی تحقق آن هستند، علمی است که یکسره از ارزشها و آموزه‌های فراعلمی پیراسته شده باشد، و به نحو مطلق از مقتضیات عالم واقع تبعیت کند.

۷-۲. اگر «عینیت»، بنا بر دیدگاه «رنالیسم انتقادی»، تفسیر شود (بند ۴-۲)، «علم» می‌تواند به نحوی با ارزشها و آموزه‌های فراعلمی مرتبط باشد و در عین حال همچنان «علم» باقی بماند. برای مثال، دستگاه ارزشها و مجموعه آموزه‌های فراعلمی می‌توانند از راههای زیر «علم» را تحت تأثیر قرار دهند و به آن هیأت و سامان ویژه ببخشند، بی‌آنکه «علم» بودن آن را از او بستانند:

۷-۲-۱. دانشمندان در انتخاب مسائل و موضوعات مورد پژوهش خود تا حد زیادی از ارزشها و آموزه‌های فراعلمی‌شان تأثیر می‌پذیرند. به بیان دیگر ارزشها و آرمانهای فراعلمی دانشمندان موجب می‌شود که پاره‌ای از پرسشها و مسائل در نظر ایشان جالب و شایان پژوهش جلوه کند و پاره‌ای از مسائل و پرسشها از چشم ایشان پوشیده بماند.

۷-۲-۲. سنت جامعه علمی (به همراه جمیع ارزشها و آموزه‌های فراعلمی‌اش) در تفسیر داده‌های علمی و ویژه در «داده» دانستن پاره‌ای از مشاهدات و مجزبات تأثیر جدی دارد. آنچه در علم «مبنای تجربه» محسوب می‌شود، یعنی «گزاره‌های پایه» (= Basic Statements)، مبنایی تصحیح‌ناپذیر و نهایی نیست. یعنی دانشمندان همواره مجازند که این گزاره‌ها را مورد پرسش و تشکیک مجدد قرار دهند. آنچه سبب می‌شود که این فرآیند تحقیق و تشکیک در جایی متوقف شود، تا حد زیادی متکی بر سنت جامعه علمی و اجماع عالمان است، و در این امر مجموعه دستگاههای ارزشی و فراعلمی ایشان، مستقیم و نامستقیم، مؤثر واقع می‌شوند.

۷-۲-۳. ارزشها و آموزه‌های فراعلمی، بر مفاهیم، الگوها و مدل‌هایی که در نظریه‌های علمی به کار گرفته می‌شوند، یا بر مبنای آنها نظریه‌پردازی می‌شود، تأثیر می‌گذارند. یعنی کاملاً ممکن است که دانشمندان به تبع آموزه‌های فراعلمی و انگیزه‌های غیر معرفتی، عالم طبیعت را به «موجودی انداموار» یا به یک «ماشین» تمثیل کنند و برحسب این تمثیل نظریه‌پردازی کنند. یا پاره‌ای از مفاهیم مندرج در نظریه‌های علمی خود را از چنان آموزه‌ها و انگیزه‌هایی الهام بگیرند.

۷-۲-۴. دستگاه ارزشها و آموزه‌های فراعلمی (و ویژه دینی) در قلمرو علوم انسانی نقش حساس‌تری ایفا می‌کنند. اصولاً فهم پدیده

۵-۳. «نسبیت‌گرایی معرفت‌شناختی» (= Relativism Epistemological): در این دیدگاه، روشهای پژوهش و حتی قواعد و ضوابط استدلال و خردورزی تابع و وابسته به فرهنگهای گوناگون، یا چارچوبهای فکری، یا پارادایم‌های مسلط و... دانسته می‌شود. در واقع مطابق این تلقی از نسبیت‌گرایی، عقلانیت فاقد عنصری عام و فراتاریخی است، لذا رجحان یک تئوری بر تئوری دیگر صرفاً وابسته به دیدگاه و منظر (Perspective) است و از فردی به فرد دیگر، یا از جامعه‌ای به جامعه دیگر، یا از دوره‌ای تاریخی به دوره دیگر تغییر می‌کند. بنابراین می‌توانیم مفاد این موضع را کمابیش به قرار زیر خلاصه کنیم:

۵-۳-۱. معلومات و معتقدات آدمیان، تماماً وابسته به فرهنگ، جامعه، چارچوبهای فکری، پارادایمهای مسلط، افراد انسانی و... هستند. و لذا به تبع تغییر زمانها، اشخاص و فرهنگها، تغییر می‌کنند.

۵-۳-۲. معرفت فاقد هرگونه مبدأ یا بنیان استوار است و لذا گزارشهای مبتنی بر ادراک حسی تماماً متناسب و بلکه محصول دیدگاههای شخصی مشاهده‌گرانند. این باور نهایتاً به این نتیجه می‌انجامد که میان مدعیات به اصطلاح معرفتی اشخاص، فرهنگها و جوامع مختلف نوعی «تفاهم‌ناپذیری» (incommensurability) حائل است.

۵-۳-۳. روش علمی و استدلال و تعقل فاقد هرگونه اصل و ضابطه معین، کلی و فراتاریخی‌اند. به بیان دیگر هرگز نمی‌توان در باب شیوه‌های پژوهش علمی و استدلال و تعقل، تئوری یا قاعده‌ای داد که واجد شأنی ویژه باشد، و بر هرگونه تئوری یا قاعده دیگر تقدم داشته باشد. این مدعا را می‌توانیم «نسبیت‌گرایی روش‌شناختی» هم بنامیم.

اگر اینطور باشد، نهایتاً تمایز میان «علم» و «غیرعلم» امری بسیار سیال، متغیر و مبهم خواهد شد. بدین ترتیب علم را نمی‌توان از طریق تحلیل ساده ماهیت آن شناخت. چرا که مطابق این دیدگاه، تصمیم‌گیری‌های دانشمندان و ترجیح نهادن ایشان یک تئوری را بر تئوری رقیب، صرفاً معلول عوامل روانشناختی و جامعه‌شناختی (و علی‌الوجه حال غیر معرفتی) است، و لذا باید «علم» را در متن جامعه ملاحظه کرد و آن را فی‌المثل از طریق تحلیل و شناخت جامعه شناخت.

۶. اگر «عینیت» را ملازم با «رنالیسم» بدانیم، نسبیت‌گرایی منافی با آموزه‌های رنالیسم و لذا منکر «عینیت» علم است. البته بنا بر آنچه گذشت، روشن است که پاره‌ای از انواع نسبیت‌گرایی با پاره‌ای از انواع رنالیسم قابل جمع است. برای مثال ممکن است که کسی به لحاظ معرفت‌شناختی، نسبی‌گرا، و به لحاظ وجودی، رنالیست باشد. اما ممکن است، «عینیت» را از پیش ملازم و متضمن رنالیسم ندانست. در این صورت اگر نسبیت‌گرایی، علی‌الاصول، منکر «عینیت» در علم نباشد، باید تفسیری جدید از «عینیت» بدست دهد. به نظر می‌رسد که محتمل‌ترین تفسیر نسبی‌گرایان از مسأله «عینیت»، همانا تفسیر «عینیت» به مثابه «اجماع عام جامعه» باشد. به تعبیر تامس کوهن «هیچ معیاری فراتر از اجماع عام جامعه ذریبط وجود ندارد». به بیان دیگر آنچه در علوم «عینیت» به نظر می‌رسد، چیزی نیست جز نوعی توافق نظر عمومی در جامعه اهل علم که بیشتر ناشی از سنتها، چارچوبهای



انسانی (که متضمن عناصر معنایی و اعتباری است) در گرو آن است که دانشمند نوعی رابطه تفهیمی با موضوع شناسایی خود برقرار نماید و برای درک پدیده انسانی، به نوعی همدلی دست یابد. اما این فهم و همدلی در گرو آن است که دانشمند تا حد امکان به دستگاه ارزشی، اعتباری، زبانی و مفهومی موضوع شناسایی خود وارد شود و به فهمی درونی از این پدیده اعتبارساز و معناآفرین نائل شود.

بر این فهرست موارد بیشتری نیز می‌توان افزود، اما نوع این موارد به خوبی نشان می‌دهد که مطابق دیدگاه «رنالیسم انتقادی» شاهراه تأثیرپذیری علم از ارزشها و آموزه‌های فراعلمی، مقام تشکل‌تئوری‌ها، و مقام مفهوم‌سازی و مدل‌آفرینی و امثال آنهاست، نه مقام تحقیق و داوری در خصوص این تئوری‌ها. در واقع همچنانکه پیشتر نیز بیان شد، در رنالیسم انتقادی، «عینیت» در مقام داوری و تحقیق حقانیت تئوری‌ها تعریف و تبیین می‌شود و لذا مادام که دستگاه ارزشها و آموزه‌های فراعلمی، خصیصه شمول و کلیت و آزمون‌پذیری بین اذهانی فرآیند داوری را مخدوش نکنند، تعامل میان آنها و مشغله علمی مجاز و بلکه بالفعل محقق است و «علم» نیز در این تعامل همچنان «علم» باقی خواهد ماند.

۷-۳. اگر نسبت‌گرایی، «عینیت» را علی‌الاصول منکر شود، یا آن را به نوعی توافق اجتماعی تعریف کند، آنگاه نظام‌های ارزشی و آموزه‌های فراعلمی می‌توانند هم در مقام مفهوم‌سازی و تشکل نظریه‌ها با «علم» بیامیزند و هم داوری علمی را تابع خود کنند. لذا «علم» هم پرسشها و هم پاسخهای خود را تماماً به فرمان ارزشها، اعتقادات، ایدئولوژی‌ها و... سامان خواهد داد، و بدین ترتیب - همچنانکه گذشت - تمایز «علم» از «غیرعلم» مبهم و نامشخص و بلکه در نهایت زائل می‌شود.

۸. بنابراین آنچه گذشت، اکنون می‌توان به پرسش نهایی این بحث پرداخت: آیا «علم دینی» ممکن است؟ پاسخ به این پرسش نیز در گرو تفسیری است که از «عینیت» علم به دست می‌دهیم:

۸-۱. بنابراین تفسیر «رنالیسم ساده»، «علم دینی» مطلقاً ناممکن است. «علم» به هر معنا که با ارزشها و آموزه‌های دینی مربوط شود، خلل پذیرفته است. و اگر علم موجود و جاری نیز به نحوی از انحا به نظام‌های ارزشی و آموزه‌های دینی آغشته است، باید در جهت پیرایش مطلق خود از این زوائد بکوشد.

۸-۲. بنابراین تفسیر «رنالیسم انتقادی»، «علم دینی» به یک معنا ممکن و به یک معنا ناممکن است:

۸-۲-۱. اگر منظور از «علم دینی»، علمی باشد که در مقام نظریه‌پردازی، مفهوم‌سازی و غیره، با نظام ارزشی و آموزه‌های دینی خاصی تناسب یافته، یا در این مقام از تعالیم و آموزه‌های دین خاصی الهام پذیرفته است، البته علمی ممکن خواهد بود. اما در اینجا باید بر این نکته تأکید ورزید که مطابق این تلقی، «علم» به هیچ وجه تابع و خاضع «دین» نیست. یعنی قبول و رد تئوری‌های علمی، و داوری در خصوص صدق و کذب آنها فقط محکوم به آزمونهای تجربی و ضوابط سنجش علمی و به ویژه مستقل از حجیت منابع و مراجع دینی است. به بیان دیگر هرگز نمی‌توان مدعی شد که نظریه (الف) به لحاظ علمی صادق و مقبول است، چون برگرفته از متون دینی، یا مطابق با مقصود شارع است. شاخصها و معیارهای تعیین حقانیت یک نظریه علمی، در این تلقی، مستقل از حجیت متون، منابع و مراجع دینی اند. همچنین باید توجه کرد که اگر چه «علم دینی» به این معنا، منطقاً

ممکن است، اما میان این امکان منطقی تا تحقق عملی چنان علمی فاصله بسیار است. بویژه اگر دینداران بپندارند که می‌توانند صرفاً به اتکای متون و منابع دینی و بدون مراجعه به منابع دیگر، «علم» بنا کنند، امکان تحقق عملی چنان علمی را به غایت نامحتمل کرده‌اند.

۸-۲-۲. اگر منظور از «علم دینی»، علمی باشد که نه فقط برگرفته و ملهم از منابع و مراجع دینی است که محکوم آن منابع و مراجع نیز هست، علمی ناممکن خواهد بود. به بیان دیگر اگر شاخصها و معیارهای تعیین صدق و کذب تئوری‌های علمی، و فرآیند داوری علمی تابع حجیت ارزشها و آموزه‌های دینی تلقی شود، مطابق دیدگاه رنالیسم انتقادی، تحقق «علم» ناممکن خواهد بود و بلکه بنابراین مشرب، مفهوم «علم دینی»، بدین معنا، متضمن ناسازگاری درونی خواهد بود.

۸-۳. بنابراین مشرب «نسبیت‌گرایی»، «علم دینی» مقوله‌ای کاملاً ممکن است، به بیان دیگر نه فقط مفهوم «علم دینی» ناسازگاری درونی ندارد، بلکه امکان تحقق خارجی آن نیز مسلم است، چرا که مطابق این تفسیر، «علوم» محقق و موجود نیز چیزی نیستند، جز علومی تماماً محکوم ارزشها، آرمانها و آموزه‌های فراعلمی. لذا کاملاً ممکن است که دینی از ادیان مدعی تحقق علمی ویژه خود شود. اما اگر این نتیجه را بپذیریم:

اولاً - «علم دینی»، فی‌المثل فقط در صورت «علم اسلامی» منحصر نخواهد شد. بلکه بر قیاس آن، علم مسیحی، یهودی، مارکسیستی و... نیز ممکن خواهند بود.

ثانیاً - به دلیل موضع نسبیت‌گرایانه‌ای که برگرفته‌ایم، هرگز نمی‌توانیم به نحو علی‌الاطلاق مدعی برتری علمی بر علم دیگر شویم و فی‌المثل «علم اسلامی» را از «علم غربی» برتر بشماریم، چرا که هیچ معیار عام، کلی و فراتاریخی وجود نخواهد داشت که به استناد آن چنان رجحانی را مدعی شویم.

۹. حاصل آنکه:

اولاً - داعیان تشکیل «علم دینی» (فی‌المثل «علوم انسانی اسلامی») نخست باید کار خود را از پرسش در باب امکان یا امتناع چنان مقوله‌ای آغاز کنند.

ثانیاً - پرسش از امکان «علم دینی»، به هیچ وجه پرسشی دینی (یعنی داخل در قلمرو دین) نیست و پاسخ بدان نیز از مراجعه به منابع دینی بر نمی‌آید، بلکه پاسخ آن بستگی تام به نحوه تفسیر و شناخت ما از ماهیت «علم» دارد.

ثالثاً - «علم دینی» بر مبنای «رنالیسم»، فقط به این معنای حداقلی ممکن است که «علمی» با ارزشها و آموزه‌های «دین» خاصی تناسب و هماهنگی دارد. پسوند «دینی»، در ترکیب «علم دینی» هرگز به معنای تعلق یا وابستگی یا محکومیت «علم» نسبت به «دین» نیست. بنابراین «علم دینی»، به این معنا، حقیقتاً همان «علم» است و پسوند «دینی» آن، حشو زائد به نظر می‌رسد.

رابعاً - «علم دینی» فقط در یک صورت، به تمام معنی، ممکن است و آن وقتی است که داعیان آن قائل به موضع نسبیت‌گرایی باشند. اما اگر نسبیت‌گرایی پذیرفته شود، ضابطه‌ای برای برتر دانستن این نوع خاص از «علم» بر سایر اشکال آن وجود نخواهد داشت.